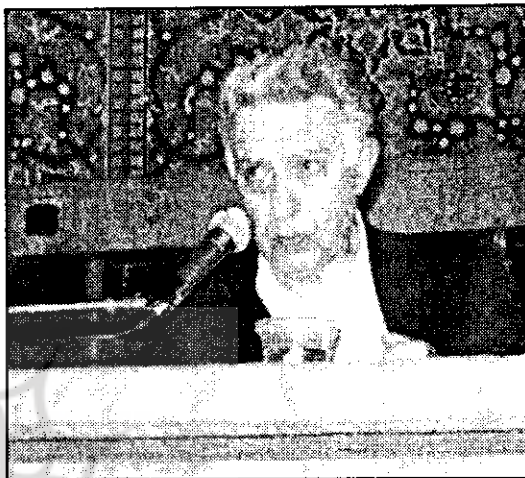


برای استقلال و ترقی ایران هم‌قسم شویم

با تشکر از همه خانم‌ها و آقایان و دوستانی که قبول زحمت نمودند و برای یادبود دکتریدالله سجابی در این مجلس شرکت کردند. دوستان آنچه لازم بود در باره ایشان گفتند و دیگر لزومی ندارد که من تکرار نمایم. آن عزیزان هم که رفتند، ان شاء الله حسابشان نزد خداوند است: "و لقا هم نضره و سروراً" (انسان: ۱۱). باری حق مطلب را، آقای دکتر محسن کدیور، آقای مهندس لطف‌الله میثمی و دوستان عزیز دیگر ادا کردند. لذا، با توجه به اوضاع بحرانی‌ای که در آن به سر می‌بریم و مسائل حاد منطقه، بنده به مطلب دیگری می‌پردازم که این مطلب در برنامه این مراسم نبود و آن داستان "سقوط کشور عراق" است! متأسفانه ما در برخی از محافل مذهبی خودمان دیدیم که اظهار خوشحالی می‌کنند و شیرینی پخش می‌کنند یا حتی شنیدیم که در بعضی شهرستان‌ها در منابر اظهار شغف می‌نمایند. در میان غیرمذهبی‌ها هم این مسئله که حالا آمریکا می‌آید، و دموکراسی می‌آورد، در عراق آورده، پس در ایران هم خواهد آورد، موجب خوشحالی شده است! بنده فکر می‌کنم این یک حادثه دوران ساز و بسیار مهمی است که باید آن را فاجعه‌ای برای عالم اسلام و این تلقی کرد.



مهندس عزت‌الله سجابی

در مراسم سالگرد زنده‌یاد

دکتریدالله سجابی

در حسینیه ارشاد

از چند سال پیش در آمریکا سیاستی به نام سیاست "مهار دوجانبه" (Bual Containment) مطرح شده بود که همه‌جا هم پخش شد. بعدها در مجلسی در قبرس، آقای گری سیک اعلام کرد که این سیاست ملغاً شده است، بعد دیدیم این طور نیست! بلکه به سبک بسیار شدیدتر و خشن‌تری در دوره جمهوری خواهان آمریکا به شکل داغ (Hot) و آتشین آن اجرا می‌شود. مهار دوجانبه یعنی مهار ایران و عراق، تا ترقی نکنند و تبدیل به دولت‌های قدرتمند نشوند. چون در منطقه خاورمیانه بیش از کشورهای دیگر پتانسیل "قدرت" شدن دارند، چه از نظر قدرت مادی و ثروت، و چه از نظر صنعتی و علمی یا جنگی و نظامی.... البته این مسئله که این استعداد یا ظرفیت که بالقوه دارند، بالفعل درآمده یا خیر، مسئله دیگری است، ولی به هر صورت از نظر آمریکا این دورا باید مهار کرد که اینها به رشد و ترقی دست نیابند و قدرت نشوند. این سیاست مهار دوجانبه بود که در دولت دموکرات‌ها مطرح شد، بعد هم گفتند که متوقف شده است. ولی در این دولتی که حالا آمده - دولت به اصطلاح جمهوری خواهان و گروه بوش - به شدت پی‌گیری می‌شود. این نحلّه از جمهوری خواهان به نئوکان معروف شده‌اند؛ یعنی نئوکنسرواتیو یا محافظه‌کاران جدید آمریکایی. اینها مسلک و مکتب مخصوصی دارند؛ یعنی حتی با جمهوری خواهان قدیمی آمریکا هم تفاوت دارند. یکی از سیاست‌هایشان به اصطلاح همین بهانه ساختن مسئله "امنیت ملی آمریکا" است که دو مؤلفه دارد: یکی "تخریب سازنده" (Criatibe Distruction) و دیگری "جنگ تمام عیار". (Totalwar) در مورد تخریب سازنده، حرفشان این است: مثلاً در جنگ جهانی دوم، آلمان و ژاپن توسط متفقین یا به اصطلاح اینها "جبهه دموکراسی" با خاک یکسان شدند. ولی از درون این خرابه‌های جنگی، دولت ژاپن و دولت آلمان سربرآورد و رشد و ترقی کرد. البته خود همین آمریکایی‌ها، در ژاپن ژنرالی به نام مک‌آرتور را گماشتند، چند سال ژنرال مک‌آرتور رئیس کل ژاپن بود و بعد در آلمان هم ادناتر و حزب دموکرات مسیحی حاکم شدند و آنها خودشان بودند و سرانجام این دو کشور ساخته شدند. منتها اینجا در مورد عراق تفاوتی وجود دارد. آنجا گفتند روی خرابه‌های ژاپن، ما سعی کردیم تمدن ژاپن را بازسازی کنیم، منتها بر مبنای

افکار غربی؛ یعنی دموکراسی اروپایی، امریکایی و در آلمان هم همچنین. امریکا می گوید ما به اینها وام دادیم تا بتوانند روی پای خودشان بایستند و ترقی کنند، چنان که ترقی کردند. اما در عراق می خواهیم پولشان را از خودشان بگیریم. امریکا پیش بینی کرده است: "یکصد میلیارد دلار در سال از نفت عراق برداشت کنند، در حالی که کل درآمد ملی عراق، به ۳۰ میلیارد دلار نمی رسد. امریکا و انگلیس نقشه کشیدند و تأسیسات زیربنایی آن را هم زدند تا بعد شرکت های امریکایی بیایند و به بهانه بازسازی عراق، هر چه قدر می خواهند ببرند. منظور این است که این حادثه، در راستای به اصطلاح استعمار و امپریالیسم و سلطه بر سرنوشت کشورها بی سابقه است. این که کشوری را نابود کنند و بعد جور دیگری بسازند، آن هم به شرطی که فایده و سود کلانی ببرند و غارتی نکنند، متأسفانه در دنیای امروز ما مجاز شده و عملی هم می شود. ما باید ابعاد این فاجعه را حس کنیم. نخست آن که، این سلطه ای که امریکا در عراق پیدا می کند، غیر از سلطه ای است که در ژاپن و در آلمان داشت. در ژاپن و آلمان، خود ژاپنی ها و آلمانی ها، هویت، استقلال و عزم و اراده ای ملی داشتند. برای این که خودشان، خودشان را بازسازی کنند، "خودی" برایشان مطرح بود، ولی عراق تبدیل به ویرانه ای شده است و معلوم نیست که چه کسی صاحب عراق است.

دوم این که همان طور که مک آرتور را در ژاپن حاکم کردند، ژنرال گارنر را هم حاکم عراق کردند. ایشان یک افسر و ژنرال بازنشسته منتسب به محافظ صهیونیستی امریکایی است. این یعنی دهن کجی به عالم اسلام، یعنی در کنار اسرائیل یک صهیونیست یا یکی از لابی های اسرائیل را بر عراق حاکم کردند. این فاجعه ای است که در عراق اتفاق افتاده است. طبعاً دوران جدیدی آغاز می شود که در ایران و عربستان و جاهای دیگر نیز بی تأثیر نخواهد بود. حالا برخی می گویند ایران کاندیدای بعدی است، بعضی هم می گویند سوریه کشور بعدی است. من به اینها چندان اهمیت نمی دهم. مهم این است که دوران جدیدی آغاز شده است. در برابر این دوران، ما با خطرهای بزرگ ملی و نیز خطرات عظیم فرهنگی روبه رو هستیم. چه کسی باید این خطرها را حس کند و از وقوع آنها جلوگیری کند و یا دست کم پیش بینی کند؟ من نمی گویم که حتماً توان جلوگیری از این سیل را خواهیم داشت، شاید هم زورمان نرسد و آن چنان هجوم قوی و مغول وار باشد که همه چیز را نابود کند و ببرد. ولی به هر صورت، اندیشه و تعقل را که از ما نگرفته اند، باید ببیندیشیم. بنده در برابر انتخاب راه عاقلانه و کم هزینه تر، دو مانع و خطر در داخل کشور خودمان می بینیم. یکی، آن جناحی است که با وجود همه این حرف ها هنوز اصرار دارد که حکومت پنج درصد بر نود و پنج درصد را تحقق بدهد. نهادهای انتخابی را هر چه ممکن است بی اعتبار و بی ارزش نماید و یا آنها را له و فلج کند و نهادهای انتصابی را حاکم گرداند. آنها خیال می کنند با این روش، اگر نتوانند مملکت را حفظ کنند، دست کم می توانند خودشان را حفظ کنند. اما به نظر من، خودشان را هم نمی توانند حفظ کنند؛ زیرا در همین تهاجم امریکا، ادعا این است که ما می خواهیم دموکراسی در این کشورها حاکم باشد. لذا آنها به ظاهر به حاکمیت انتصابی رضا نمی دهند! یک طرف خطر این است؛ یعنی تا زمانی که اندیشه انحصارطلبی در ایران ادامه دارد و متأسفانه، روز به روز هم غلبه اش بیشتر می شود، خطر تهاجم امریکا و نابود شدن کل مدنیت ایرانی در پیش است. یک طرف دیگر خطر هم این است که متأسفانه ما از برخی مردم - چه جوان و چه پیر می شنویم که می گویند: "شما می گویند امریکا بد است، امریکا خطر دارد، امریکا ضرر دارد. اما اگر بیاید، مگر دموکراسی نمی آورد؟ مگر ما را از این وضعیت رها نمی کند؟" بیشتر از اینها امریکایی ها گفته بودند: "ما به ایران حمله نظامی نمی کنیم و نیازی نمی بینیم چون در ایران از طرف مردم و به خصوص جوانان، برای براندازی نظام، شورش خواهد شد." البته من نمی گویم که جوانان ما همگی چشم به راه امریکا هستند. هرگز، هرگز همه جوانان ما در این راه نیستند و شاید اقلیتی باشند و آن اقلیت هم تحت تأثیر احساسات و هیجانات امروزی هستند. اگر اندکی فکر نکنند که ما که هستیم و چه بودیم؟ ما ملتی هستیم که بیش از چهار هزار سال سابقه تاریخی داریم، تمدن داشته ایم. ما در این کاروان بشری سهمی بسزا داشته ایم. پدرانمان تا این سه، چهار هزار سال این مملکت را جمع و جور به ما تحویل دادند. برخلاف انسانیت است که ما امروز ویرانش کنیم. این اندیشه هم برخلاف عقل است

سیاست های

محافظه کاران جدید

امریکایی به اصطلاح

همین بهانه ساختن

مسئله "امنیت ملی

امریکا" است که دو مؤلفه

دارد:

یکی "تخریب سازنده"

(Criatibe Distruction)

و دیگری "جنگ

تمام عیار" (Totalwar)

اگر دموکراسی زیربنایی

نداشته باشد،

چه ارزشی دارد.

استقلال خود زیربنای

دموکراسی است.

استقلال یعنی همان

"آزادی" که در قالب ملت

است

و هم خلاف انصاف و انسانیت. ما نباید به راحتی تن به فروپاشی یا زیر سلطه استعمار رفتن ایران بدهیم. آن هم استعماری این چنین، که خود نام "تخریب سازنده" و "جنگ تمام عیار" بر خود نهاده است و امروز می بینیم که استعمار نو و کهنه دست در دست هم گذاشته اند. (اسپانیا، پرتغال، انگلیس، امریکا!)؛ بنابراین ما باید به خودمان بیاییم.

توصیه ما به مقامات مسئول و حاکمه کشور در وهله نخست این است که امروز دیگر موقع حاکمیت و سیطره انحصاری نیست. شما هر چه برای خودتان محاسبه کرده باشید، هر چه در منفعت خودتان تشخیص داده باشید، امروز دیگر زمان آن گذشته است. دست کم باید بهانه دخالت کردن را از آنها بگیریم. ما منکر تجاوزگری آنها نیستیم، ولی دست کم جلوی بهانه را می توان گرفت. انتخابات شورای شهر تهران آزمون بود که نشان داد حاکمیت پنج درصدی بر جمعیت نود و پنج درصدی، جز دلسردی و کناره گیری مردم از صحنه دستاوردی ندارد. شاید قدم بعدی اش انتخابات مجلس باشد و شاید آقایان در مورد شفاف کردن لایحه اختیارات رئیس جمهور هم همان روش را بخواهند به کار ببرند، ولی دیگر باید فکر بهتری بیندیشند. من هشدار می دهم، با کمال صمیمیت و صداقت هیچ گونه جایگاهی و سهمی، حتی ارزشی و احترامی هم ما برای خودمان نمی خواهیم. ما تقاضا می کنیم از مقامات حاکمه کشورمان که این خطر را جدی بگیرند. اگر غافل شوند، نه به بقای خودشان کمک می کنند، نه به حفظ کبان این مملکت و باعث فروپاشی و ویرانی کشور و ملت چند هزار ساله ایران می شوند. نکند تحت لوای اسلام، به نام اسلام و به خیال خدمت به اسلام، ما مشمول آن قومی بشویم که قرآن درباره آنها می فرماید: "الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفراً و احلوا قومهم دارالبوار" (ابراهیم: ۲۸) نکند با تکرار و پافشاری بر روش های خطا، ما ملت چند هزار ساله را به سمت دارالبوار، یعنی به دار نابودی، دار تجزیه و فروپاشی هدایت بفرماید.

نکته دوم، تقاضای من از جماعتی درون خود ما ملت است که می گویند "برای نجات از این وضع، چه اشکالی دارد که امریکا هم بیاید، دموکراسی را هم برای ما بیاورد!!" اگر دموکراسی زیربنایی نداشته باشد، چهارزشی دارد. استقلال خود زیربنای دموکراسی است. استقلال یعنی همان "آزادی" که در قالب ملت است. آزادی فرد بسیار محترم و باارزش است و هیچ چیز هم نمی تواند ذره ای آن را مخدوش کند. اما وقتی این فرد در قالب ملت قرار می گیرد، نام آزادی می شود استقلال. استقلال یعنی حاکمیت بر سرنوشت خود، حاکمیت بر منافع و مصالح خود، حاکمیت بر منابع و ذخایر خود، حاکمیت بر فرهنگ سنتی و تاریخی و ملی خود؛ این آزادی ملی را استقلال می نامیم. اگر برای آزادی یا دموکراسی ای که مثلاً امریکا برای ما به ارمغان بیاورد، این قدر ارزش قائل هستید، پس برای آزادی ملت، یعنی "استقلال" هم این ارزش را قائل باشید؛ استقلال یعنی آزادی جامعه و ملت. این تقاضای ما از برادران، خواهران و دوستانی است که این روزها در داخل کشور این گونه خیال می کنند و یا بعضی از مذهبی هایی که متأسفانه نمی دانند چه خبر است؟ آیا نمی دانند که فرماندار حامی اسراییل را برای عراق گمارده اند؟ صدام یک جنایتکار تاریخی بوده و می بایست ساقط می شد، دل ما برای او نمی سورد. ولی ای کاش صدام را ملت عراق ساقط می کرد، نه این که دفع فاسد به افسد بشود. مگر آن که جای صدام آمده، فکر ملت عراق را خواهد کرد؟! به فکر سعادت مردم عراق و حفظ ذخایر و منابع کشور خود بود؟! هرگز! بنابراین ما باید درباره به این چیزها حساس باشیم.

من فکر می کنم امروز روزگاری است که ما باید بیش از همه به فکر وحدت و اتحاد باشیم. بعضی وفاق را به "همه با من" تعبیر می کنند، نه "همه با هم" در حالی که امروز باید حرکت "همه با هم" آغاز شود. این حرکت حول چه محوری باید باشد؟ تصور بنده این است که حول یک محور عینی باید باشد، نه ذهنی. محور عینی هم چیزی است که وجود خارجی دارد و می شود آن را دید و لمس کرد، می شود اندازه گیری کرد، می شود نسبت به آن امور را سنجید، اما امر ذهنی، بسیار بستگی دارد به آن قرائتی که ما نسبت به آن امر ذهنی داریم. دین اسلام برای ما - حداقل برای این حقیر - بسیار عزیز است و همه چیز خود را مدیونش هستیم، ولی امروز مذهب و حتی اسلام به دلیل آن که امری وجدانی، قلبی و ذهنی است و برداشت های متفاوت از آن وجود دارد، نمی تواند محور وحدت ملت ایران باشد. من جایگاه اسلام را

امریکا پیش بینی کرده است: "یکصد میلیارد دلار در سال از نفت عراق برداشت کنند، در حالی که کل درآمد ملی عراق، به ۳۰ میلیارد دلار نمی رسد. امریکا و انگلیس نقشه کشیدند و تأسیسات زیربنایی آن را هم زدند تا بعد شرکت های امریکایی بیایند و به بهانه بازسازی عراق، هر چه قدر می خواهند ببرند

جای دیگر می‌دانم. آقای کدیور هم خوب توضیح دادند، اما امروز قرائت‌های مختلف از آن وجود دارد، در حال حاضر قرائت حاکم بر کشور ما یک قرائت از اسلام است و قرائتی هم که از سوی آیت‌الله منتظری یا مرحوم آیت‌الله طالقانی اعلام می‌شد، قرائتی از اسلام است. مرحوم علامه نائینی هم قرائتی متفاوت از اسلام داشت. لذا این خود محل مناقشه است. وانگهی عده‌ای هم هستند که از موضع عمیق الحادی یا به دلیل صدماتی که این چندساله دیدند و یا خاطرات بدی که دارند، فعلاً به اسلام پشت کرده‌اند. پس ما نمی‌توانیم این عده را حول محور اسلام به وحدت دعوت کنیم. به نظر من محور وحدت یک ملت، باید یک امر محکم عینی باشد و حول محور هیچ ایدئولوژی و مکتب دیگری نیز نمی‌توانیم مردم را دعوت به وحدت کنیم. نمی‌توانیم دعوت بکنیم که ای ملت، بیایید حول محور لیبرالیسم، حول محور سوسیالیسم یکی شوید؛ چرا که اینها همه امور وجدانی، فکری یا قلبی است که محل مناقشه و اختلاف است. اما اگر بیاییم حول محور ایران جمع باشیم، ایران یک موجود خارجی است، این ایران یک وجود مشخص دارد، وجود تاریخی دارد. اولاً هزاران سال پیشینه تاریخی و تمدن دارد. ایران در تاریخ وجود داشته، آثار و تمدنی داشته، ارمغان‌هایی برای جوامع بشری داشته است.

دوم این که از علوم امروزی، یعنی علم‌العلوم که علم سیستم‌هاست، این چنین درس می‌گیریم: علم سیستم‌ها هم برای "کل" جایگاهی قائل است، یعنی می‌گوید "کل" هم که مجموعه‌ای از اجزاء است خودش وجود خارجی و هویتی دارد که مستقل از اجزای آن است. فصل اول تمام کتاب‌های مربوط به علم سیستم‌ها، درباره وجود خارجی "کل" است. ما یک کل به نام ملت ایران داریم؛ ما در این سرزمین اقوام کرد و لر، ترک و بلوچ و سواحلی و... را داریم که مجموعه اینها "ملت ایران" است. ولی ملت ایران هم فقط مجموعه‌ای از اجزای اینها نیست، فرهنگ و تمدن ایران هم هست، سابقه و سنن تاریخی هم هست، علم و دانش هم هست و خیلی چیزهای دیگر هست. این کل ملت ایران وجود خارجی دارد. همین می‌تواند به لحاظ عقلی و فلسفی، محور وفاق و وحدت ملی ما قرار بگیرد. البته درست از روز تأسیس آن تا به امروز، مذهب هم جزء آن بوده است، زمانی که اقوام آریایی از شمال شرق حرکت کردند و آمدند، گروهی به هندوستان رفتند و هندو نام گرفتند. عده‌ای هم به اروپا رفتند و یک عده هم به سرزمین مابین ماوراءالنهر و به اصطلاح بین‌النهرین آمدند و سکنا گزیدند. اینجا بود که با تعالیم زرتشت آشنا شدند و هویت خاص ایرانی پیدا کردند. عرفان نیز از همین جا آغاز شد. به این ترتیب، این ملت از روز تأسیس خود با عرفان و توحید سروکار داشته و همراه بوده است. فرقه‌ها با هند و اروپایی هم این عرفان و توحید بوده است. مدتی تعالیم زرتشت بود، بعد هم به تعالیم اسلامی گرایش یافت. بنابراین وقتی می‌گوییم ملت ایران، وجود خارجی دارد؛ یعنی مذهب در درونش و ذاتی آن است. کدام مذهب؟ مذهب توحیدی و عرفانی، نه مذهب احکامی و ظاهری و صوری. بنابراین ما نمی‌خواهیم کوچک‌ترین کاهشی، تخفیفی نسبت به ارزش دین و مذهب قائل شویم؛ چرا که واقعیت تاریخی به ما اجازه نمی‌دهد این امر را نادیده بگیریم. ولی امروز به یک عامل وحدت نیاز مندیم که عینی باشد، یعنی آنچه بتوانیم درباره آن با هم هم‌قسم شویم، تنها سرزمین و کشور ایران است. نکته مهم آن است که برای پیشرفت این کشور که محور توافق همه ما قرار گرفته، تحقیق کنیم. بر ایران چه گذشته که امروز در جایگاه شایسته خود نیست؟ به‌ویژه در این دوپست ساله اخیر، این کشور صدمه زیادی خورده است. از زمانی که مشروطیت و خط مردم‌سالاری در ایران آغاز شد، یعنی از ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال پیش، در بسیاری از کشورها هم این اصلاحات آغاز شد. چه‌طور شد در ژاپن، آن‌قدر سازندگی شد ولی در ایران ما عقب افتادیم؟ از سال ۱۸۶۸ که میجی امپراتور ژاپن بود اصلاحات آغاز شد. در ژاپن هم دقیقاً عین همین جا، یک بخش سنت‌گرا بود و یک بخش مدرنیسم. مدرنیست‌ها می‌خواستند تمدن غربی را بیاورند و سنت‌گرایان با آنها روابط بسیار خشن و خشکی داشتند تا جایی که به کشتار یکدیگر دست می‌زدند. سیصدسال هم جنگ اینها ادامه داشت، تا این که سرانجام امپراتور میجی، آنان را وادار کرد که با هم به تفاهم برسند. شما کتاب "نقش نخبگان در توسعه سیاسی ایران و ژاپن" اثر خانم دکتر مطیع را که شرکت انتشار آن را چاپ کرده است، مطالعه بفرمایید. در این کتاب توضیح داده شده که جناح‌های مختلف ژاپن حول یک محور مقدس اعتباری جمع شدند. در همین کتاب می‌گوید: "فرق ژاپنی‌ها با

ما نباید به راحتی تن به
 فروپاشی یا زیر سلطه
 استعمار رفتن ایران
 بدهیم. آن هم استعماری
 این چنین، که خود نام
 "تخریب سازنده" و
 "جنگ تمام‌عیار" بر خود
 نهاده است و امروز
 می‌بینیم که استعمار نو
 و کهنه دست در دست هم
 گذاشته‌اند. (اسپانیا،
 پرتغال،
 انگلیس، آمریکا!)؛
 بنابراین ما باید به
 خودمان بیاییم

ایرانی‌ها در این بود که در ژاپنی‌ها نوعی احساس ملی وجود داشت؛ یعنی بین آن سنت‌گرایان خشن و این لیبرال‌ها و یا به اصطلاح مدرنیست‌ها، دست‌کم نوعی حس ملی وجود داشت و همه بر این باور بودند که "ژاپن" باید بماند، باید باقی باشد، ژاپن یک زمین مقدس است، یک سرزمین اهنی است و به این پای بند بودند. "اما متأسفانه و بدبختانه بی‌آن که بخواهیم به رجال امروز جسارتی نمایم، باید اذعان کنیم که در میان رجال تاریخ ما، بسیار کسانی بودند که به ما صدمه زدند و برای منافع خاص، ارزش و منافع ملی ما را فدا کردند. برخی برای منافع مادی و شخصی و برخی برای مصالح حزبی و گروهی و حتی آرمانی. بنده عرض می‌کنم ما اینجا یک توافق و میثاق ملی لازم داریم، همان‌گونه که در ژاپن اتفاق افتاد. ژاپن هم بعد از ۲۰۰، ۳۰۰ سال جنگ و زدوخورده، سرانجام یک امر وجدانی و تعهد را برای همه افراد، چه کسانی که پست و مقام دارند و چه مخالفان و کسانی که در اپوزیسیون هستند، تعریف کردند. همه باید تعهد و مسئولیت داشته باشند. تعهد هم باید به وسیله سوگندهای ملی انجام شود. ژاپنی‌ها سوگندنامه‌ای دارند که پنج ماده دارد و همه وظیفه دارند با هر گرایشی که دارند، نسبت به این سوگندنامه وفادار و پای‌بند باشند. هر گرایشی کار خودش را بکند، ولی پای این پنج اصل که می‌رسد، ترمز کند. این یک تعهد و میثاق ملی جمعی است.

ما امروز غیر از این که ایران را باید محور قرار دهیم، احتیاج به یک میثاق ملی هم داریم. این میثاق ملی می‌تواند مواد و اصول تعهدی داشته باشد؛ یکی از مواردی که برای من اهمیت ویژه‌ای دارد، مسئله‌ای است که ما در این دو بیست ساله از نبود آن ضربه‌های بسیاری خورده‌ایم، و آن اصل تقدّم منافع ملی بر منافع و مصالح گروهی و فردی و شخصی است. این اصلی است که باید روی آن قسم بخوریم.

کسانی که سنشنان اقتصاد می‌کند حتماً به یاد دارند که در سال ۱۳۲۳ میسیون یا هیئت از شوروی آمدند و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را داشتند. حزب توده در مجلس شش یا هفت نماینده داشت. آنان از این تر دفاع می‌کردند که چه طور ما در جنوب، امتیاز نفت خود را به انگلیس دادیم، پس باید در شمال هم امتیاز نفت را به شوروی بدهیم! در برابر این مسئله، دکتر مصدق تز "موازنه منفی" که برای حل منافع ایران، امتیاز نفت به هیچ بیگانه‌ای واگذار نشود را مطرح کرد. اما این که حزبی بیاید، آرمان‌ها و عقاید خود را بر منافع و مصالح "کل" تقدم بدهد، در سابقه ملی ما بسیار رخ داده است. تا امروز هم می‌بینیم که بسیاری از گروه‌ها و احزاب در پای مصالح گروهی یا شخصی یا آرمان‌ها و تعصبات خود، منافع ملی را فدا می‌کنند. گاهی صریح و علنی و گاهی هم پیچیده! پس یکی از اصل‌های آن قسم‌نامه، تقدم منافع ملی بر منافع خصوصی و فردی و شخصی است. تنها تقاضای من این است که با توجه به این خطر جدی که امروز نزدیک گوش ماست و با تمام وجودش فریاد می‌زند که ما آمده‌ایم، خود را، وطن و ملت متمدن خود را باور کنیم، این مردم را با تمام ظرفیت و توانایی‌اش باور کنیم، و با جلب رضایت این مردم، حول محور استقلال ایران هم‌قسم شویم، تا ان شاء الله به بهترین شکل بتوانیم در برابر بحران یا تجاوزگری مقاومت نماییم.

از حاکمیت هم تقاضا دارم، در جلب اعتماد این مردم بکوشند. بسیج مردم تنها وقتی اتفاق می‌افتد که مردم خود را در امور کشورشان سهیم و شریک ببینند و حس کنند منافع، مصالح و رشد و تعالی شان با کل ایران یکی است. اگر مردم احساس مشارکت نمایند، خودشان بسیج می‌شوند و حتی فداکاری می‌کنند. انتخابات شوراهای زنگ خطری بود که عدم بسیج مردم را نشان می‌داد. همین رویدادهاست که متجاوزان را به طمع می‌اندازد تا بی‌هیچ هزینه‌ای در سر نوشت ما دخالت نمایند.



**ای کاش صدام را ملت
عراق ساقط می‌کرد، نه
این که دفع فاسد به افسد
بشود. مگر آن که جای
صدام آمده، فکر ملت
عراق را خواهد کرد؟! به
فکر سعادت مردم عراق و
حفظ ذخایر و منابع
کشور خواهد بود؟!
هرگز!**

**اگر بیاییم حول محور
ایران جمع باشیم، ایران
یک موجود خارجی است،
این ایران یک وجود
مشخص دارد، وجود
تاریخی دارد**